

## بسم الله الرحمن الرحيم

### فصل دوم

#### ۱-۲ شهادت امام حسین علیه السلام عمل اختیاری بود یا مقدر شده بود؟

قبل از پاسخ، ابتدا لازم است معنای قضا و قدر را بیان کنیم. قدر یعنی اندازه و اندازه گیری و تعیین حد و حدود چیزی. تقدیر در اصطلاح به این معنا است که خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده و آن را بر اساس اندازه گیری و محاسبه و سنجش ایجاد کرده است. قضا یعنی حکم و حتمیت. در نظام آفرینش، موجودات از چندین راه ممکن است به وجود بیایند. مثلاً اگر به خانه شما از چند کوچه راه باشد، ورود به آن جا از چند راه ممکن است. حال اگر از میان چندین راه ممکن، اسباب یکی از آنها فراهم شد و تنها همان تحقق یافت، این مرحله را قضا می نامند. همان گونه که در بارش برف و باران عواملی دخالت دارد و هرگز چنین کاری بی اسباب انجام نمی پذیرد. کارهای بشر از روی تصادف و اتفاق سر نمی زند، بلکه نخست چیزی را تصور می کند، سپس به آن می اندیشد و پس از آن که فایده واقعی یا پنداری آن را پذیرفت، به انجام آن می کوشد. پس هر حادثه ای در جهان سببی دارد و این نظامی است تخلف ناپذیر و خداوند نظام جهان چنین مقرر کرده است.

این مسئله با اصل آزادی و اختیار انسان ناهمگونی ندارد، زیرا اختیار و آزادی یکی از اسباب و علل جهان است؛ یعنی خداوند خواسته و مقدر کرده که بشر کارهای خود را به اراده و انتخاب خود انجام دهد، و سرنوشت خویش را رقم زند. در عین حال از سلطنت خداوند هم خارج نیست. این که می گوئیم کارهای انسان هم به اختیار او است و هم قضا و قدر الهی دخالت دارد. به همین معنی است که خدا اراده فرموده و مقدر کرده که بشر در تعیین سرنوشت خود مؤثر باشد. بشر همیشه خود را بر سر چهارراه هایی می بیند و هیچگونه اجباری که فقط یکی از آنها را انتخاب کند ندارد و سایر راه ها بر او بسته نیست. انتخاب یکی از آنها به نظر و فکر و اراده او مربوط است. یعنی طرز فکر و انتخاب اوست که یک راه خاص را معین می کند و این همان قضا و قدر الهی خواهد بود.

در این جا شخصیت و صفات اخلاقی و روحی و پیشینه تربیتی و موروثی و میزان عقل و دوراندیشی بشر به میان می آید و معلوم می شود که آینده سعادت بخش یا شقاوت بار هر کس تا چه اندازه مربوط به شخصیت و صفات روحی و ملکات اخلاقی و قدرت عقلی و علمی اوست و بالاخره به راهی که انتخاب می کند. تفاوتی که میان بشر و آتشی که می سوزاند و آبی که غرق می کند و گیاهی که می روید و حیوانی که راه می رود وجود دارد، این است که انسان انتخاب می کند. او همیشه در برابر چند کار و چند راه قرار گرفته، در قطعیت یافتن یک راه و یک کار، خواست او مؤثر است. انسان، عملی را که با غریزه طبیعی و حیوانی او هماهنگ است و هیچ مانعی برای آن وجود ندارد، به حکم تشخیص و مصلحت اندیشی قادر است ترک کند (مانند ترک گناهان). همچنین کاری را که مخالف خواسته های او است و هیچ گونه عامل اجبار کننده بیرونی وجود ندارد، به حکم مصلحت اندیشی و نیروی خرد می تواند انجام دهد. مانند خوردن دارو و حاضر شدن برای عمل جراحی. پس تقدیر خداوندی این است که بشر افعال خود را از روی اختیار انجام دهد، نه این که تقدیر او را مجبور سازد. انسان فقط یک سرنوشت حتمی ندارد، بلکه سرنوشت های گوناگونی در پیش دارد که ممکن است هر کدام از آنها جاننشین دیگری گردد. در تعیین و حتمی شدن یکی از آنها، اراده شخص تأثیر جدی دارد. مثلاً اگر بیمار شود، سرنوشت او بستگی به درمان دارد. اگر اقدام کند، ممکن است معالجه شود و اگر اقدام نکند، از بین می رود. حتمی شدن یکی از آن دو، به اختیار خودش می باشد.

امام علی علیه السلام از پای دیوار کجی برخاست و کنار دیوار دیگری نشست. گفتند: آیا از قضای الهی فرار می کنی؟ پاسخ داد: «از قضای خدا به قدر وی و قضای دیگری فرار می کنم.» (توحید صدوق، ص ۳۶۹) یعنی قضا و قدر معین کرده که هر چیزی اثر خود را داشته باشد و من با آگاهی که دارم، راهی را انتخاب می کنم که اثر خوب داشته باشد.

اما در خصوص امام حسین علیه السلام، ایشان با علم و آگاهی و به خاطر رسوا کردن بنی امیه و عمل به دستور جدّ بزرگوارش (که سکوت در مقابل حاکم ستمگر بدعت گذار را جایز ندانسته بود، (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲) حاضر نشد با یزید بیعت کند و به جوار خانه خدا پناهنده شد. در آن جا نامه های بی شمار کوفیان را دریافت کرد و وقتی مکه را نا امن دید. در جواب دعوت مردم کوفه، به سوی آن شهر رهسپار شد، ولی سپاه عبیدالله مانع ورود ایشان به کوفه گشت و به اجبار ایشان را به کربلا برد. در آن جا امام را بین دو راه آزاد گذاشت: بیعت ذلیلانه با یزید، یا رو به رو شدن با شمشیرهای سپاه عبیدالله. امام راه دوم را انتخاب کرد. (موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۵).

بنابراین راهی که امام بر می‌گزینند، هم اختیاری و هم تقدیر الهی است و میان تقدیر الهی و انتخاب او نه تنها تضادی نیست، بلکه همخوانی دارد.

حضرت می‌فرماید: «**قد شاء الله أن يراني مقتولاً مذبحاً ظمأً و عدواناً**؛ خداوند می‌خواهد مرا کشته سربریده، بناحق و ستم‌دیده ببیند». (همان، ص ۲۹۳)

کلام حضرت بیانگر اراده و مشیت خداوند در مورد بندگان اوست. خداوند می‌خواهد همه بندگان رهرو صراط مستقیم باشند. خدا آنان را به پیمودن این راه امر کرده، از آنها پیمان گرفته که رهرو این راه باشند (مائده (۵) آیه ۶؛ یس (۳۶) آیه ۶۰)، ولی انسانها را آزاد گذاشته که به خواست خدا عمل کنند یا عصیان کرده و راه دیگری در پیش گیرند.

در مورد امام حسین علیه السلام هم خداوند می‌خواست بهترین راه را برگزیند که نتیجه و عاقبت آن کشته شدن مظلومانه بود، ولی امام حسین علیه السلام در انتخاب آن راه مجبور نبود.

حضرت خود را آزاد می‌دانست، ولی فقط اراده و خواست خدا را می‌پسندید. زیرا خواست خدا را بهترین سرنوشت و عاقبت می‌دانست. متأسفانه کافران و مشرکان هستند که با استناد به تقدیر و جبر می‌خواهند گمراهی خود را توجیه کنند و می‌گویند: «**لو شاء الله ما**

**أشركنا و لا آباؤنا ...**؛ اگر خدا می‌خواست، ما و پدرانمان مشرک نمی‌شدیم!» (انعام (۶) آیه ۱۴۸). منظور آنان این است که مشرک شدن ما به تقدیر الهی و بدون اختیار بوده است، همچنان که قرآن از آنان نقل می‌کند: «**لو شاء الله ما عبدنا من شيء نحن و لا آباؤنا و لا حرمنا من شيء**». اگر خدا می‌خواست، ما و پدرانمان غیر از خدا را عبادت نمی‌کردیم و بدون اجازه او چیزی را حرام نمی‌شمردیم» (نحل (۱۶) آیه ۳۵)، یعنی عبادت بت‌ها توسط ما تقدیر و قضای حتمی بوده، قدرت سرپیچی نداشته ایم ولی خداوند چنین اراده و مشیته را از خود نفی کرده و می‌فرماید: «**لو شاء الله لهداكم اجمعين**؛ اگر خدا می‌خواست، همه شما را هدایت می‌کرد» (انعام، آیه ۱۴۹).

اگر خداوند بخواهد بصورت اجبار انسانها را به راهی ببرد، مطمئناً به راه ایمان و بندگی اجبار می‌کرد، نه به سوی کفر و گمراهی. در عین حال خدا ایمان اجباری را نمی‌پسندد و ایمانی را می‌خواهد که از روی اراده و انتخاب باشد و این ارزش است، نه ایمان اجباری. پس خداوند وقتی ایمان جبری نخواهد و اراده قطعی و تخلف ناپذیرش بر هدایت شدن اجباری مردم تعلق نگیرد، اراده قطعی او بر کفر کافران و شرک مشرکان تعلق نخواهد گرفت. زیرا چنین اراده‌ای علاوه بر آن که جبر را حاکم می‌کند و مخالف دستور الهی است (که به ایمان امر کرده است) و فرستادن پیامبران را بی‌فایده می‌کند و ...، ظلم می‌باشد اما خداوند از ظلم و ستم پیراسته است. پس نه کفر کافران به تقدیر حتمی است (که اراده انسان در آن نباشد) و نه ایمان مؤمنان، چون در این صورت نه کفر آنان گناه بود و نه ایمان ایشان ارزش داشت.

پس حرکت امام جبر نبوده بلکه مقدر بوده و این مقدر را خود با توجه به خواست رسول الله صلی الله علیه و آله که اشاره کردیم، انتخاب کرده اند.

## ۲-۲ تکلیف کسانی که در روز عاشورا نه در مقابل امام بودند و نه در کنار ایشان چیست؟ آیا به بهشت می‌روند؟

پاسخ در دو محور تبیین می‌شود:

۱- در خصوص روز عاشورا باید گفت: کسانی که فریاد کمک و یاری خواستن سالار شهیدان را در آن روز شنیده، ولی او را یاری نکرده اند، گرچه دشمنی نکرده باشند، در قیامت مؤاخذه و عذاب خواهند شد. زیرا:

**أول:** اطاعت و اجابت دعوت امام واجب است و کسانی که او را اجابت نکرده اند، یکی از واجبات بزرگ الهی را ترک کرده و مرتکب گناه کبیره شده اند. **و ما كان لمؤمنٍ و لا مؤمنةٍ إذا قضى الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم و من يعص الله و رسوله فقد صلل صلاً مبيناً** (احزاب ۳۶).

**دوم:** در روایتی آمده که سالار شهیدان از شخصی به نام «**عمرو بن قیس**» و پسرعمویش یاری خواست، آنها عذر آوردند. حضرت به آنان فرمود: «از این منطقه دور شوید تا صدای یاری خواهی من به گوش شما نرسد. زیرا هر کس صدای استغاثه ما را بشنود ولی جواب ندهد و به فریاد ما نرسد، خداوند او را با ذلت تمام در جهنم سرنگون خواهد کرد». (بحار، ج ۴۵، ص ۸۴، نشر دارالاحیاء العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق)

وقتی از «عبیدالله بن حَزْ جَعْفی» کمک خواست، او اسب جنگ آوری داشت و به حضرت گفت: اسب در اختیار توست، ولی طبق اوضاعی که در کوفه دیده ام، حضور در کنار شما فایده ای ندارد. حضرت از قبول اسب او خودداری کرد و فرمود: «به تو توصیه می کنم تا می توانی خود را به جای دوردستی برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی. زیرا به خدا سوگند! اگر صدای یاری خواهی ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد، خدا او را در آتش سرنگون خواهد کرد» (صدوق، امالی، مجلس ۳۰، حدیث ۱، ص ۱۳۲، نشر مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ق).

از این گونه روایات معلوم می شود کسانی که در روز عاشورا یاری خواهی امام را شنیده اند اما او را یاری نداده و نسبت به جنگ بی طرف مانده اند، اهل جهنم و از بهشت محروم هستند.

**سوم:** بر اساس برخی روایات، کسی که فریاد دادخواهی مظلومی را بشنود اما او را یاری نکند، مسلمان نیست.

رسول خدا ﷺ فرمود: **مَنْ سَمِعَ رَجُلًا ينادي يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم؛** (میزان الحکمة، ج ۴، ص ۵۳۱، نشر مکتب الاعلام الاسلامی، قم ۱۳۰۴ ش). آیا امام حسین ﷺ سید جوانان اهل بهشت مظلوم واقعی نبودند؟! آیا بسیاری از علمای اهل تسنن یزید بن معاویه را مستحق لعن نمی دانند؟ کسی که بشنود مرد مظلومی از مسلمانان کمک می خواهد، ولی او را یاری نکند، مسلمان نیست. بر اساس سخن رسول خدا، کسانی که فریاد مظلومیت امام حسین ﷺ را شنیدند و می توانستند او را یاری دهند اما کمکشان نکرده اند، از بهشت بی نصیب اند.

۲- از طرفی نسبت به روزهای پیش از عاشورا و قطعی شدن شهادت امام و یارانش و اسارت اهل بیت ایشان باید گفت: مردمان بی طرف به چند گروه قابل تقسیم اند:

۱) کسانی که از حرکت امام حسین ﷺ خبردار نشدند یا دیر آگاهی یافتند. این دسته در قبال حوادث کربلا تکلیفی متوجه شان نبوده و معذورند.

۲) کسانی که با خبر شدند، ولی به دلایل موجه نتوانستند به امام بپیوندند و یا امام از آنها کمک نخواست. اینها نیز ممکن است مسئولیتی متوجه شان نباشد.

۳) افرادی که می توانستند امام را کمک کنند، ولی به دلیل عافیت طلبی و سهل انگاری نتوانستند آسایش زندگی خود را در خطر بیندازند. این دسته به دلیل عدم همراهی با امام زمان شان گناهکار محسوب می شوند و مورد مؤاخذه خواهند بود.

۴) کسانی که از حرکت امام خبردار شدند و حضرت آنها را دعوت به همکاری کرد، ولی به دلایل غیرعقلانی و غیرشرعی، امام را یاری نکردند و بی طرف ماندند. این عده نیز به جهت نادیده گرفتن دعوت امام وارد دوزخ خواهند شد.

۵) افرادی نظیر عبدالله بن عباس و عبدالله جعفر و مانند آنها بودند که گرچه در کربلا حضور نیافتند، ولی نسبت به قیام حسینی بی اعتنا نبودند و حکومت بنی امیه را ستمگر می خواندند. وقتی امام انگیزه قیام خود را برای عبدالله بن عباس توضیح داد، گفت: یاری تو مثل نماز و روزه بر همه واجب است و دودمان بنی امیه ظالم و ستمگرند. این عده گرچه توفیق حضور در کربلا را نداشتند، ولی ممکن است توسط امام مأموریت هایی به آنان داده شده بود یا دلیل موجه دیگری برای غیبت داشتند. در هر صورت صرف حضور نیافتن اینگونه افراد در کربلا، دلیل بر بی طرفی آنان نیست.

**۲-۳ هدف از لعن و نفرین بر قاتلان و دشمنان امام حسین چیست؟ مگر آنها نمرده اند؟ آیا لعن و نفرین آنها به جهت نزدیکی به خداست؟**

لعن به معنای لعنت و نفرین کردن است. لعن خداوند یعنی دور ساختن از رحمت و عفو و مغفرت خویش اما لعن توسط ملائکه و دیگر لعن کنندگان، طلب دوری از رحمت خدا برای لعنت شوندگان است. (المیزان، ج ۱، ص ۳۹۰).

لعن در قرآن از طرف خدا، ملائکه و دیگر لعن کنندگان به کافران و منکران و ظالمان و دروغ گویان آمده است: **«ان الله لعن الکافرين و اعداء لهم سعيراً؛** خداوند کافران را لعن می کند و عذاب را برای آنان آماده کرده است» (احزاب (۳۳) آیه ۶۴). لعن نوعی اعلام انزجار و

بی ارزشی لعن شونده است. همچنین در آیه ای دیگری صراحتاً خداوند آزار دهندگان پیامبر ﷺ را مورد لعن قرار می دهد: **«ان الذين**

**يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الآخرة و اعداء لهم عذاباً مهيناً**» (احزاب (۳۳) آیه ۶۴)؛ بنابر این لعن خداوند شامل

آزاردهندگان پیامبر ﷺ می شود. از طرفی پیامبر ﷺ هم در مورد افرادی فرمودند: آزار آنها، آزار من است. از آن جمله صدیقه طاهره ﷺ است. از آن جمله مولا علی و حسنین ﷺ هستند. پس اگر ما لعن می کنیم، در حقیقت سنت الهی را اجرا می کنیم.

درست است که قاتلان امام حسین ﷺ از دنیا رفته اند، ولی کار آنها مورد تنفر ما است و ما با لعن آنان، از عمل زشتشان اعلام تنفر می کنیم. همان گونه که حزب الله یک سلسله است، حزب شیطان نیز سابقه دار است و قاتلان امام حسین ﷺ یک گروه از این زنجیره اند. هر کس به کار آنها راضی باشد، حلقه دیگر حزب شیطان می باشد. با لعن قاتلان سیدالشهدا ﷺ و گریه برای امام، عضویت خود در حزب الله و نفرت خود را از حزب شیطان را اعلام می کنیم. حب به خدا و بندگان صالح او و نفرت از شیطان و دوستداران او، پایه و اساس دین است (اصول الکافی باب دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا). در حدیث قدسی آمده است: «خداوند به موسی ﷺ فرمود: آیا هرگز کاری برای من انجام داده ای؟ موسی ﷺ عرض کرد: برای نماز گزاردم، روزه گرفتم، صدقه دادم و تو را یاد کردم. خداوند فرمود: نماز برهان و حجّت برای توست. روزه سپر تو در برابر آتش جهنم است. صدقه، سایه سرت در روز قیامت و یاد من، نوری برای تو است اما چه کاری برای من کرده ای؟ موسی ﷺ عرض کرد: مرا به کاری که برای توست راهنمایی فرما. خداوند فرمود: آیا هرگز به خاطر من با کسی دوستی یا دشمنی کرده ای؟ موسی ﷺ دانست که برترین اعمال، دوستی و دشمنی به خاطر خداست» (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۶۶). در روایتی آمده است که ایمان، دوستی اولیای خدا و دشمنی با دشمنان خدا است (همان، ص ۹۴۴).

در زمینه حب و بغض به خاطر خدا، به نقل از شیعه و سنی نبی اکرم ﷺ می فرماید: «حب و بغض به خاطر خداوند، واجب است» (کنز العمال، ح ۲۴۶۸۸)؛ بنابراین از دیگر حکمت های زیارت عاشورا را تحکیم حب و بغض به خاطر خدا می توان برشمرد. بر همین اساس، تولی و تبری در فرهنگ اسلامی و خصوصاً شیعه جایگاه خاصی دارد. تولی به معنای دوست داشتن دوستان خدا و تبری به معنای بیزارگی جستن و تنفر از دشمنان خداست.

تولی و تبری، محدوده و اساس گرایش ها، موافقت ها و مخالفت های مسلمان را در ارتباطات انسانی مشخص می کند. خداوند در ما محبت را آفریده است تا نسبت به کسانی که به ما خدمت می کنند، یا کمالی دارند، خواه کمال جسمانی یا کمال عقلانی یا روانی و یا عاطفی، به ابراز علاقه و محبت پردازیم. هنگامی که انسان احساس کند کمالی و یا صاحب کمالی یافت می شود، نسبت به آن کمال و صاحب کمال محبت پیدا می کند. علاوه بر آن در وجود انسان نقطه مقابل محبت به نام «بُغض و دشمنی» قرار داده شده است. همان گونه که فطرت انسان بر این است کسی را که به او خدمت می کند، دوست بدارد. فطرتش نیز بر این است کسی را که به او ضرر می زند، دشمن بدارد.

البته ضررهای مادی دنیوی برای مؤمن اهمیتی ندارد. چون اصل دنیا برای او ارزشی ندارد. اما آیا دشمنی که دین و سعادت ابدی را از انسان بگیرد، قابل چشم پوشی است؟! قرآن می فرماید: «**ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدواً**؛ شیطان دشمن شما است، شما هم باید با او دشمنی کنید.» (فاطر (۳۵)، آیه ۶). با شیطان نمی شود کنار آمد و گرنه روح شیطانی در آدمی نفوذ می یابد. اگر باید با اولیای خدا دوستی کرد، با دشمنان خدا هم باید دشمنی کرد. این فطرت انسانی است و عامل تکامل و سعادت آدمی است. اگر «دشمنی» با دشمنان خدا نباشد، به تدریج رفتار انسان با آنها دوستانه می شود و در اثر معاشرت، رفتار آنها را می پذیرد و حرف های آنان را قبول می کند و کم کم شیطان دیگری مثل آنها می شود.

دشمنی با دشمنان، سیستمی دفاعی در مقابل ضررها و خطرهای ایجاد می کند. بدن انسان همانگونه که عامل جاذبه ای دارد که مواد مفید را جذب می کند، سیستم دفاعی نیز دارد که سموم و میکروب ها را دفع می کند. این سیستم با میکروب مبارزه می کند و آنها را می کشد. کار گلبول های سفید همین است. اگر سیستم دفاعی بدن ضعیف شد، میکروب ها رشد می کنند. رشد میکروب ها به بیماری منجر می شود و بیمار ممکن است با مرگ رو به رو شود. حال اگر بگوییم ورود میکروب به بدن ایرادی ندارد، آیا در این صورت بدن سالم می ماند؟ باید میکروب را از بین برد. این سنت الهی است. این تدبیر و حکمت الهی است که برای هر موجود زنده ای، دو سیستم در نظر گرفته است: یک سیستم برای جذب و دیگری سیستم دفع. همان طور که جذب مواد مورد نیاز، برای رشد هر موجود زنده ای لازم است، دفع سموم و مواد زیانبار از بدن هم لازم است. اگر انسان سموم را دفع نکند، نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.



موجودات زنده قوه دافعه دارند. قوه دافعه به خصوص در حیوانات و انسان همین نقش را ایفا می کند. در روح انسان باید چنین استعدادی وجود داشته باشد. باید عامل جاذبه روانی داشته باشیم تا از کسانی که برای ما مفید هستند، خوشمان بیاید، دوستشان بداریم و به آنها نزدیک شویم. تا از آنان علم، کمال، ادب، معرفت و اخلاق فرا بگیریم.

چرا انسان افراد و امور پسندیده را دوست دارد؟ برای اینکه وقتی به آنان نزدیک می شود، از آنها استفاده می کند. لذا نسبت به خوبانی که منشأ کمال هستند و در پیشرفت جامعه مؤثرند، باید ابراز دوستی کرد. اما در مقابل، باید با کسانی که برای سرنوشت جامعه زیانبار هستند، دشمنی کرد.

قرآن می فرماید باید به حضرت ابراهیم علیه السلام و یاران او تأسی کنید. ابراهیم علیه السلام و یارانش به بت پرستانی که با آنها دشمنی کردند و ایشان را از شهر و دیار خود بیرون راندند، گفتند: «**اَنَا بَرَاءٌ مِنْكُمْ**؛ ما از شما بیزاریم». بعد می فرماید: بین ما و شما تا روز قیامت دشمنی و کینه برقرار است. مگر اینکه دست از خیانتکاری بردارید.

لعن و نفرین و دشمنی با کافران و بدکاران و ظالمان، اعلام تنفر از کفر، بدی و ظلم است. مؤمن همانگونه که عشق به خوبی، نیکی و عدالت و پاکی دارد، از زشتی، بدی و ستمگری بیزار است. نمی تواند قلبی پاک باشد اما از ستم، زشتی، پلیدی و خیانت بیزار نباشد. لعن بر کافران و ظالمان اعلام همین حقیقت است.

تنها دوستی دوستان خدا کافی نیست. اگر دشمنی با دشمنان خدا نباشد، دوستی دوستان هم از بین خواهد رفت. اگر سیستم دفاعی بدن نباشد، سیستم جذب هم، نابود خواهد شد. مهم این است که جای جذب و دفع را درست بشناسیم.

نمی توانیم از برکات حسینی استفاده کنیم؛ مگر اینکه اول دشمنان او را لعن کنیم، بعد بر او سلام بفرستیم. قرآن می فرماید: «**أَشْدَاءُ عَلَي الْكُفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ**» (فتح (۴۸)، آیه ۲۹).

پس در کنار سلام، باید لعن باشد. در کنار ولایت، تبری و اظهار دشمنی نسبت به مخالفان اسلام نیز باید باشد. برپایی مجالس عزاداری و لعن و نفرین ها باید با معنا و جهتدار باشد. به طوری که نفرت از یزیدهای زمانه را به دنبال داشته باشد. همچنین روحیه یاران با وفای امام به نمایش در آید و شعارها بر پایه شعور باشد.

#### ۴-۲ امامت ارثی است؟ اگر ارثی نیست، چگونه از امام حسین علیه السلام به بعد، امامت به فرزندان ایشان یکی پس از دیگری رسیده است؟

برای روشن شدن جواب باید هم در معنا و مفهوم ارث دقت کنیم و هم امامت را بازشناسیم تا بفهمیم آیا امامت می تواند موروثی باشد و چرا این نسل و افرادی از این سلسله به امامت رسیده اند؟

ارث یعنی دارایی هایی که فرد در طول عمر خود کسب کرده، ملک و مال اوست و با مردن او به خویشاوندان نزدیک منتقل می شوند. کسی که در دوران زندگی خود زمین بایری را آباد کرده، بنایی ساخته، طلا و جواهری ذخیره نموده و ... اموال و دارایی هایی که متعلق به اوست، پس از مرگ وی به نزدیکان او (به ترتیبی که در کتب فقه آمده) منتقل می شود. اما این فرد علاوه بر اموال و دارایی ها، یکسری حالات و روحیات هم پیدا کرده، با مجاهدت و ریاضت و عبادت، به یقین، علم، بردباری، کنترل خشم و دیگر فضائل اخلاقی هم آراسته گردیده است. اما این حالات و روحیات از او جدایی ناپذیرند و صفات روحی و ذاتی وی شده اند و پس از ایشان به عنوان اموال او باقی نمی ماند تا به خویشاوندان وی به ارث برسد.

البته گاه به اصطلاح عرفی و مجازی می گویند: شاگردان وی وارث علم اویند یا فرزند او وارث حلم و بردباری اوست که این یعنی شاگردان توانسته اند از او یاد بگیرند و از چشمه علم وی سیراب شوند یا فرزند او توانسته مانند پدر به زینت بردباری آراسته گردد، نه اینکه به معنای واقعی علم یا حلم از متوفی به آنان انتقال یافته باشد. امامت از اموال و دارایی های اکتسابی امام نیست و میراث ایشان نمی باشد، تا پس از او به فرزندش یادگیری به ارث برسد.

آنچه وارث را شایسته ارث بردن می کند، فقط انتساب نسبی یا سببی است. یعنی همین که فرزند یا همسر متوفی باشد، برای ارث بردن کافی است و شرط دیگری لازم نیست.

ممکن است بین وارث و متوفی هیچ همسانی وجود نداشته باشد. مثلاً متوفی فردی دانشمند، فاضل، پارسا و معنوی است، ولی وارث نادان، بی تقوا، مادی و اهل فساد است ولی چون با متوفی رابطه نسبی دارد، از او ارث می برد. اما امامت اینگونه نیست و کسی که منصب امامت را عهده دار می گردد، باید صلاحیت های فوق العاده ای داشته باشد.

حکومت در گذشته اکتسابی و ملک به حساب می آمد، زیرا یک فرد که قدرت، زور و تدبیر داشت، با استفاده از این توانایی ها بر مملکتی حکومت می کرد و ریاست خود را بر مردم تحمیل می نمود یا با سرنگون ساختن حاکمان پیشین، حکومت را به دست می گرفت و چون خودش و عموم جامعه حکومت را ملک او می دانستند، آن را پس از مرگ او، ملک فرزندان او به حساب می آوردند. این مطلب گرچه مورد قبول عموم در زمان های گذشته بود، ولی پشتوانه محکم عقلی نداشت و امروزه کاملاً مردود است. از این رو نظام حکومتی پادشاهی تقریباً از بین رفته است و امروزه عقل بشر آن را نمی پذیرد.

اما امامت ملک نیست و نمی تواند ارث باشد و افراد به صرف داشتن رابطه نسبی، صلاحیت به عهده گرفتن منصب امامت را نمی یابند. امامت، نیابت از پیامبر است. پیامبر وحی را از فرشته وحی می گیرد و به مردم ابلاغ می کند و تفسیر و تبیین آن را برعهده دارد. پس از پیامبر وظیفه تبیین و تفسیر وحی به عهده امام است. امام باید مانند پیامبر، معصوم باشد تا بتواند مرجع مطمئن هدایت و تبیین وحی گردد.

هم چنان که تعیین رسول توسط خداوند است، تعیین امام هم توسط اوست. زیرا امامت مانند نبوت، از رسالت های الهی است و خداوند می داند چه کسی را برای این وظیفه تعیین کند: **«اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رَسَالَةً»**؛ خداوند بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد» (انعام (۶) آیه ۱۲۴).

خلاصه اینکه: امامت شأنی اکتسابی نیست، بلکه به تعیین خداوند است. زیرا امام باید از صفات درونی و قابلیت هایی برخوردار باشد که تنها خداوند از آن عالم است. علاوه بر آن کسی شایسته به عهده گرفتن نبوت و امامت است که به مقام برگزیده خدا رسیده باشد: **«اللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رَسَالًا وَّ مِنْ النَّاسِ»**؛ خداوند از بین ملائکه و مردم رسولانی برمی گزیند و اختیار می کند» (بقره (۲) آیه ۱۲۴).

برگزیده خدا باید پاک و مطهر باشد و پلیدی و ناپاکی شرک و کفر و ظلم او را نیالوده باشد و به عبارت دیگر معصوم باشد. از این رو وقتی پروردگار با علم به قابلیت حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آزمون، مقام امامت او را اعلام می دارد و در پاسخ به درخواست آن حضرت که این مقام را برای فرزندان و ذریه خود درخواست کرد، فرمود: «عهد و پیمان من به ظالمان نخواهد رسید» (بقره (۲) آیه ۱۲۴). این بیان خداوند روشن می سازد که مقام امامت نمی تواند موروثی باشد که اگر چنین بود، مطمئناً درخواست پیامبرش را رد نمی کرد. پس آیه می فهماند که باید شخص قابلیت داشته باشد تا امام شود، نه اینکه فرزند امام یا پیامبری چون حضرت ابراهیم علیه السلام خلیل الله باشد.

بنابراین امامت شأنی خدایی است که فقط بندگان صالح و پاک به انتخاب خداوند عهده دار آن می گردند. اگر خداوند امامت را در نسل امام علی علیه السلام قرار داد، از این رو بود که افرادی طاهر و پاک و سرآمد بودند.

امامان معصوم در بین بقیه افراد اهل بیت رسالت از ویژگی هایی برخوردار بودند که آنان را سرآمد ساخته، شایستگی بخشیده و به مقام برگزیدگی از جانب خداوند مفتخر ساخت. خداوند آنان را شایسته و صالح دید که مأموریت تبیین دین و هدایت مردم را به آنان واگذار کرد.

اگر فرزندان امام حسین علیه السلام را امام می دانیم، به خاطر این است که امامت آنان توسط خدا تعیین شده، نه بدین لحاظ که امامت امری ارثی است و پس از یک امام باید به فرزند وی منتقل گردد.

اگر (بر فرض محال) خداوند، پس از امام حسین علیه السلام دیگری را امام قرار داده بود، بر ما لازم بود که امامت وی را بپذیریم. در میان فرزندان امامان نیز پسرانی وجود داشتند که انسان های نیکی بودند مانند حضرت ابوالفضل علیه السلام، اما عهده دار مقام امامت نبودند. زیرا از تمامی شرایط لازم برای برعهده گرفتن این مقام برخوردار نبودند. آنها خود بر این حقیقت آگاه بودند و هیچگاه ادعایی در مورد مقام امامت نداشتند یا به عنوان این که ارثی از پدر باشد، مانند فرزندان پادشاهان برای تصاحب آن به نزاع بر نمی خاستند. از طرفی اگر کسی چون جعفر کذاب ادعای امامت کرد، از طرف شیعیان کذب او آشکار شد. زیرا نشانه های امامت را در او نمی دیدند، اگرچه فرزند امام بود.

حال اگر امام پس از خود شخصی را که عهده دار مقام امامت باشد، از طرف خداوند معرفی نماید، مطمئناً کسی خواهد بود که شایستگی ذاتی و درونی آن را داشته باشد. زیرا در غیر این صورت، گناه و معصیتی بالاتر از این نیست که کسی را طرف خداوند معرفی نماید که خدا او را اراده نکرده است یا کسی را که شایسته این مقام نیست، صرفاً به جهت فرزند بودن او معرفی نماید. بنابراین اگر وجود آن امامان بزرگ را در نسل واحدی شاهدیم، به خاطر وجود تمام شرایط لازم معنوی در این خاندان شریف است. از سوی دیگر وابسته به کنش های اختیاری آنان است که لحظه به لحظه عمر و ارتباط محکمشان با خدا و دوری از هرگونه آلودگی و مبارزه و جهادشان در راه خدا و ... موجب برتری آنان بر دیگر منسوبان به خاندان پیامبر ﷺ است.

#### ۲-۵ چرا به امام حسین (ع) ثارالله (خون خدا) می گویند؟

ثار به معنی خون خواهی است. عبارت «السلام عليك يا ثارالله» در زیارت عاشورا و جاهای دیگر به این معنی است که: سلام بر تو، ای کسی که خون خواه تو خداوند است. چون حضرت سیدالشهدا (ع) با کمال اخلاص، جان و همه چیز خود را در راه اعتلای کلمه توحید و مخالفت با کفر و فسق فدا کرد، خون او را نسبت به خدا می دهند و می گویند: ای ثار خدا! یعنی ای کسی که ولی دم و خون خواهی خدا است.

اگر خون خدا گفته شود، برای تقدس و شرافت بخشیدن به خون مقدس امام حسین (ع) است و به اصطلاح اضافه تشریفی است، نه اضافه حقیقی. زیرا همه شیعیان و پیروان اباعبدالله (ع) می دانند که خدا جسم نیست تا خون داشته باشد. اضافه تشریفی در عرف شرع و قرآن رایج است که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند. مثل خانه خدا و ماه خدا در حالی که روشن است خداوند نه جسم است و نه نیازی به خانه دارد. پس چنان چه برای بیان شرافت کعبه معظمه بیت الله الحرام گفته می شود، برای بیان عظمت و قداست و شرافت خون پاک امام حسین (ع) خون خدا گفته می شود و احدی از پیروان ایشان یافت نمی شود که از این عبارت معنی حقیقی خون خدا را بفهمد. چون هر مسلمانی از ابتدای تکلیف دانسته و یقین کرده یکی از صفاتی که خدا ندارد، جسم بودن او است (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۶۳).

#### ۲-۶ نفرین امام حسین (ع) شامل حال چه کسانی می شود؟

در رابطه با این نفرین می توان گفت: امام حسین (ع) با یزید بیعت نمودند و از مدینه به مکه آمدند. کوفیان چند هزار نامه (طبق برخی از روایات دوازده هزار نامه) به امام حسین (ع) نوشتند و از ایشان دعوت نمودند تا به کوفه بیایند و قول دادند که از وی حمایت می کنند. حضرت امام حسین (ع) پسر عموی خود مسلم بن عقیل را فرستادند تا از نزدیک ببیند آیا کوفیان واقعا از ایشان پشتیبانی می کنند. هزاران نفر (هجده هزار نفر) با مسلم بیعت نمودند. مسلم به امام حسین (ع) نامه نوشت و صداقت کوفیان را به اطلاع ایشان رسانید. امام حسین (ع) تصمیم گرفتند به کوفه بروند. تمام بزرگان صحابه مخالفت نمودند و امام حسین (ع) را از خیانت پیشگی و عهدشکنی کوفیان بر حذر داشتند. اما امام حسین (ع) توجه ننموده و به طرف کوفه آمدند. وسط راه شنیدند که کوفیان ناگهان تغییر جبهه داده و بر ضد وی آماده جنگ شده اند.

این نفرین امام زمانی بود که علی اکبر (ع) آماده رفتن به میدان شده بودند. هنگامی که امام به چهره نورانی فرزندش، علی اکبر (ع) نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ اَمْنَعْنَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ قَرِّبْهُمْ تَفْرِيقاً، وَ مَزَقْهُمْ تَمَزِيقاً، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدَاءٍ، وَ لَا تَرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَنَا.

خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول تو، حضرت محمد ﷺ است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم، به چهره او می نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ دار و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه های مختلف و متفاوتی قرار ده و والیان آنها را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند.

بنابراین این نفرین امام حسین علیه السلام شامل تمام کسانی می شود که در آن ظلم بزرگ شریک بوده و نقشی داشته اند.

۲-۷ با توجه به اینکه خداوند در قرآن می فرماید: **«و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»** (بقره، آیه ۱۹۵). چرا امام حسین علیه السلام برای شهادت و کشته شدن بیرون شد و خودش و یارانش را به کشتن داد؟

بعضی این سؤال را مطرح می کنند. این که القاء نفس در تهلکه جایز نیست، صحیح است اما قیام امام حسین علیه السلام القاء نفس در تهلکه نبود. چون:

**اول:** اگر کسی کشته شدن در راه خدا را القاء نفس در تهلکه بداند، باید اغلب غزوات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به همین حساب بگذارد. و نیز وجوب مقابله بیست تن از افراد نظامی در جنگهای اولیه اسلام که هنوز مسلمین قدرتی نداشتند، در مقابل دویست نفر را باید **«القاء در تهلکه»** بداند و این به اجماع مسلمین صحیح نیست.

**دوم:** آیه ای در این مورد ذکر شده است که خداوند می فرماید: **«و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»**، خود را بدست خویش در مهلکه نیندازید» به این معنا نیست که در راه خدا جهاد نکنید که چنانچه کشته شدید، خود را به دست خویش در مهلکه انداخته اید. بلکه آیه در موردی نازل شد که مسلمین در هنگام اقدام به جنگ مأمور بودند که هر کس بقدر وسع و توان خویش، ساز و برگ و زاد و راحله بیاورد تا اسباب جنگ از اسلحه و آذوقه فراهم شود. در اکثر تفاسیر آمده است که آیه مربوط به انفاق مال برای جنگ با دشمن است و منظور از آیه این است که خود را با ترک انفاق و ترک صرف مال در راه جهاد، با دست خود به هلاکت نیفکنید. چون متن کامل آیه عبارت است از: **«و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین»**، در راه خدا انفاق کنید و با (ترک انفاق) خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر آیه فوق می فرماید: **«انفقوا»** (انفاق کنید) حاکی از وجوب تهیه مقدمات مالی جنگ است و آن عبارت از انفاق برای فراهم نمودن تجهیزات و آمادگی ها و وسایل جنگی است. و جمله **«و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»** مطلق است و منظور از آن، نهی از هر چیزی از افراط و تفریط است که موجب هلاکت می شود. چنانکه بخل و انفاق نکردن مال، هنگام جنگ و جهاد، موجب از هم پاشیدگی نیرو و نابودی قدرت می گردد و در نتیجه لشکر اسلام در پرتگاه هلاکت قرار می گیرد. زیرا دشمن بر او پیروز می شود. همینطور، زیاده روی و اسراف در انفاق مانند انفاق همه اموال، موجب فقر و درماندگی خواهد شد که این دو، موجب انحطاط در زندگی و از میان رفتن آبرو خواهد گردید. (المیزان، ج ۱، ذیل آیه شریفه)

**سوم:** بین اینکه انسان با دست خود، خودش را برای غیر خدا به هلاکت بیندازد، با انداختن خود به ضرر و مشقت در راه خدا بخاطر هدف امر به معروف و نهی از منکر، فاصله زیادی است. زیرا عاقبت اولی، انداختن خود با دست خود به هلاکت، بدبختی و سیه روزی است ولی عاقبت دومی، سعادت ابدی می باشد. لذا بر اساس آیات قرآن و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام جان نثاری و فداکاری و خود را به خطر انداختن و شهادت در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر، نه تنها «انداختن خود با دست خود به هلاکت» نیست، بلکه بزرگترین کرامت و شرافت برای یک انسان با عزت است.

**چهارم:** شهادت در راه خدا و جان نثاری برای خدا، به معنای هلاکت نیامده است. چون هلاکت در جایی است که اصلاً هیچگونه قصد قربت الهی در کار نباشد. خداوند در قرآن کشته شدگان در راه خدا را به منزله زندگان و شهدا فرض می کند و آنها را می ستاید و می فرماید: **«و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون»**، آنهايي که در راه خدا می جنگند و کشته می شوند، مرده نپندارید. بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند» (آل عمران ۱۶۹)

۲-۸ آیا این جمله امام حسین علیه السلام «من بیعت خود را از شما برداشتم»، این معنی را می دهد که دیگر تکلیف و گناهی متوجه ترک کنندگان نیست؟ (هر چند که با این عمل بزرگترین ظلم، یعنی از دست دادن مقام شهادت و همراهی امام را به خود کردند)

حسین بن علی علیه السلام نزدیک غروب تاسوعا و پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (یا پس از نماز مغرب)، در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفت و این خطابه را ایراد فرمود: «خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شدايد و آسایش و رنج و رفاه در مقابل



نعمت هایش سپاسگزارم. خدایا! تو را می ستایم که بر ما خاندان، با نبوت، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرمودی و از گروه مشرکان و خدانشناسان نگرداندی. اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیدم و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند به همه شما جزای خیر دهد.» آنگاه فرمود: «جدم رسول خدا ﷺ خبر داده بود که من به عراق فراخوانده می شوم و در محلی به نام عمورا و کربلا فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اکنون وقت این شهادت رسیده است. به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود. حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هر یک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد. زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست یابند، با دیگران کاری نخواهند داشت. خدا به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.»

در آخرین آزمایش حسین بن علی علیه السلام که در طول راه از مدینه تا کربلا و در موارد مختلف، شهادت خویش را اعلام نموده و به یارانش اجازه مرخصی داده و بیعت را از آنان برداشته بود، در شب عاشورا و برای آخرین بار نیز این موضوع را با صراحت مطرح فرمود که «**قد قرب الموعد**؛ هنگام شهادت فرا رسیده است» و من بیعت خود را از شما برداشتم. از تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر و دیار خویش را پیش بگیرید (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷).

این پیشنهاد در واقع آخرین آزمایش بود از سوی آن حضرت و نتیجه این آزمایش، عکس العمل یاران آن بزرگوار بود که هر یک با بیان خاص، وفاداری خود را به آن حضرت و استقامت و پایداری خویش را تا آخرین قطره خون اعلام داشتند و بدین گونه از این آزمایش، روسفید و سرفراز بیرون آمدند.

با توجه به خطبه سرور و سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام چند نکته قابل تذکر هست:

- ۱- همه افراد حاضر بر مظلومیت امام عصر خویش واقف بودند و وظیفه مسلمانی ایجاب می کرد که یار و یاور امام عصر خویش باشند.
- ۲- منظور امام از اینکه فرمود «من بیعت خود را از شما برداشتم» آزمایش اصحاب خود بود نه اینکه امر به رفتن کند. اگرچه امام خود این جمله را فرمودند اما هیچ مسلمانی حق ندارد جان جانان خود، یعنی امام را به مهلکه بیاندازد. امام جان جانان انسان هاست. همچنانکه حفظ جان یک وظیفه دینی است، حفظ جان جانان به طریق اولی واجب و ارجح می باشد. فلذا یارانی که امام را ترک کردند، هیچگونه توجیهی برای ترک امام ندارند و به یقین عواقب این کار را خواهند دید. اگرچه ترک امام معصوم به خاطر ترس از شهادت گناه و معصیت است ولی موجب خروج آنها از دین نمی شود.
- ۳- قیام امام به خاطر احیای دین مقدس اسلام بود و احیای دین جز با جهاد بر علیه دشمنان اهل البیت علیهم السلام مقدور نبود. (همچنانکه این موضوع از خطبه های متعدد امام در طول سفر فهمیده می شود) امام با خروج خود قصد احیای امر دین را داشتند، فلذا اصحاب موظف بودند پا به پای امام در رکاب ایشان باشند.

۹-۲ در مورد امام زمان علیه السلام گفته می شود که انتقام خون سیدالشهدا علیه السلام را خواهد گرفت. این انتقام از چه کسانی و به چه صورت خواهد بود؟

**و يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ** (النمل (۲۷)، ۸۳)

**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الْقِيَامَةِ - قَالَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِنَّ ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ أَيْ يَحْشُرُ اللَّهُ فِي الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا وَيَدْعُ الْبَاقِينَ - إِنَّمَا آيَةُ الْقِيَامَةِ قَوْلُهُ «و حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (تفسير القمي ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۴)**

طبق عقاید شیعه و روایات رسیده؛ امام زمان علیه السلام بعد از ظهور هم از قاتلان و ظالمین در حق اهل بیت علیهم السلام انتقام خواهد گرفت و هم از کسانی که در زمان ظهور در قید حیات بوده و به جنایت و ظلم دشمنان اهل بیت علیهم السلام راضی هستند. توضیح اینکه در معارف شیعه که برگرفته از قرآن است، چنین آمده است که: پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، عده ای از خالص ترین مؤمنان و پلیدترین کافران به دنیا «بازگشت» می نمایند. چنین بازگشتی را «رجعت» می نامند و صرفاً شامل همان افرادی است که ایمان یا کفرشان در بالاترین درجه

است می باشد و اگر شخصی به این میزان نرسیده باشد، در زمرة «رَجعت یافتگان» نخواهد بود. **(انما يرجع الي الدنيا قيام القائم عليه السلام من محض الأيمان محضا او محض الكفر محضا. فاما من يسوي هذين فلا رجوع لهم الي يوم الحساب.**

(بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۴، ب ۸، ج ۸۷؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۳۸).

در ضمن جای تردید نیست که ستمگران به اهل بیت علیهم السلام مصداق کُفر و شرک اند. تا جائی که در احادیث آمده است: هر کس در کفر دشمنان و ستمگران به ما اهل بیت شک کند، کافر است. (بحار، ج ۲۷، ص ۶۲؛ وسایل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۴۵؛ اعتقادات شیخ صدوق (ره) ۸۰-۷۹). با در کنار هم قرار دادن این پیام و روایت پیشین، نتیجه می گیریم این افراد حتماً به دنیا بازگشت کرده و به دست یداللهی حضرت مهدی علیه السلام با گوشه ای از جزای دنیایی برخی اعمال خود مواجه می شوند. همچنین خداوند از افرادی که به شهادت امام حسین علیه السلام رضایت دارند، به وسیله امام مهدی علیه السلام انتقام می گیرد. ما در زیارت امام حسین علیه السلام هم به قاتلان نفرین می کنیم و هم به کسانی که هر چند در جنگ شرکت نداشتند، ولی این عمل را پسندیده و پذیرفتند.

در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که راوی می گوید: «از امام در رابطه با کلام امام صادق علیه السلام پرسیدم که می فرماید: قائم علیه السلام فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را می کشد. این کلام با آیه **«و لا تزر وازرة وزر اخرى»** چگونه معنا می شود؟ فرمود: اینها راضی به فعل پدرانشان بوده و به آن افتخار می کنند و کسی که راضی به فعلی باشد، مانند کسی است که آن را انجام داده است» (تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۵۹، ذیل آیه ۳۳ اسراء). شاید بتوان گفت آنچه حقیقت فعلی آدمی را شکل می دهد، همان نیت و افکار او است که باعث تحرک انسان در مسیر حالات درونی می شود. در حقیقت حب و بغض عمل است و از اراده انسان بر می خیزد و ممکن است شرایط ابراز آن فراهم باشد یا نباشد.

در توضیح این روایت باید گفت:

طبق روایات رسیده از ائمه معصومین علیهم السلام، کسانی که به عملکرد شخص یا گروهی راضی و خشنود باشند، با آنها در آن کار شریک می باشند که البته تشخیص آن در شرایطی که هنوز ظهور بیرونی عمل نداشته، بر عهده امام است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند؛ قائم ما آل محمد صلی الله علیه و آله همه دودمان و نسل کشندگان حضرت حسین علیه السلام را می کشد. چون به عمل پدرانشان راضی هستند (ثواب الاعمال عقاب الاعمال، صفحه ۴۸۵) یعنی چون ذریه آنها می شنوند کردار ناشایسته پدران خود را و راضی به آن عمل می گردند، به این جهت استحقاق عقوبت پیدا می کنند.

پس از پیروزی که خداوند در جنگ جمل نصیب حضرت علی علیه السلام فرمود، یکی از یاران آن جناب گفت: دوست داشتم برادر من فلان با ما در این کارزار حاضر بود تا می دید چگونه خداوند به شما بر دشمنان پیروزی عطا نمود. حضرت فرمود آیا میل و محبت برادر تو با ما است؟ گفت آری. فرمود او هم در این جنگ با ما بوده است و (از دوستداران ما حتی) کسانی که در صلب مردها و رحم زنها هستند، (مانند آن است که) در سپاهیان ما به همراهی ما حاضر بوده اند. زود است که روزگار ایشان را مانند خونی که از بینی انسان ناگهان بیرون آید، به وجود آورده ظاهر گرداند و به سبب (خدمات و ترویج) ایشان، ایمان قوت گیرد (و دشمنان ما، در دست آنان مغلوب شوند) (ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام صفحه ۶۳)

**۱۰-۲ این کلام حضرت زینب علیه السلام را که فرمودند: «ما رایت الا جمیلا»! دلیل بر اقامه شادی برای امام حسین علیه السلام به جای عزا نیست؟**

آن که به چشم «احسن» به همه هستی می نگرد، از این نگاه، خیلی چیزها هم «دیده» می شود. هم «زیبا» دیده می شود تا چه عینکی بر چشم زده باشیم و از کدام زاویه به هستی و حوادث بنگریم.

آنچه زینب علیه السلام قهرمان در مقابل طعنه و طنز دشمن نسبت به این حادثه، بر زبان راند، **«ما رایت الا جمیلا»** (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶) پیشتر آرزوی حسین بن علی علیه السلام بود که در طلوعه این سفر، آرزو و اظهار امیدواری کرده بود که آنچه پیش می آید و آنچه اراده خدا است، «خیر» برای او و یارانش باشد. چه به صورت «فتح»، چه به شکل «شهادت»: **«ارجوان یكون خیرا ما اراد الله بنا، قتلنا ام ظفرنا»** (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷).

زیبا دیدن خواهر و خیر دیدن برادر، مکمل یکدیگرند. جلوه های زیبایی و نمادهای جمال در آینه کربلا بسیار است که به برخی از آنها اشاره می شود:

### ۱- تجلی رضا به قضا

رسیدن به مقام «رضا» بسی دشوار و ارجمند است. اگر حضرت زینب علیها السلام حادثه کربلا را زیبا می بیند، به دلیل بروز این شاخصه متعالی در عملکرد ولی خدا، سیدالشهدا علیه السلام و به پیروی ایشان فرزندان و یارانشان است. آن حضرت در واپسین لحظات حیات در قتلگاه، چنین زمزمه می کرد: «**الهی رضی بقضائک**». خواهر خویش را نیز به همین نکته توصیه کرده بود: «**ارضی بقضاء الله**». یعنی خود را هیچ ندیدن و جز خدا ندیدن و در مقابل پسند خدا اصلاً پسندی نداشتن. در آغاز حرکت از مکه به سوی کوفه نیز در خطبه ای فرموده بود: «**رضا الله رضانا اهل البيت**» (موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۲۲۸) رضا و پسند ما خاندان، همان پسند خدا است.

### ۲- رسم الخط حق و باطل

از زیبایی های دیگر عاشورا، خط کشی میان حق و باطل است. وقتی خوبی و بدی و حق و باطل به هم در آمیزد، تیرگی باطل حق را هم غبار آلود و ناپیدا و مشوه جلوه می دهد. در ظلمت آبادی این چنین، گمراهی اندیشه ها و انسان ها طبیعی است و «کفر نقابدار»، مسلمانان ساده لوح و سطحی نگر را به شبهه می افکند! زیبایی کار امام حسین علیه السلام آن بود که مشعلی روشن کرد تا راه روشن و تیرگی زدوده شود و چهره ها در آن هوای گرگ و میش «فتنه و دروغ»، نمایان و باز شناسانده شود تا دیگر فریب و نقاب بی اثر گردد. آیا این زیبا نیست؟  
عاشورا یک رسم الخط بود. ترسیم روشن خطی که حق و باطل را جدا کرد و مسلمان ناب را از مسلمان نمای مدعی باز شناساند و پیروان رحمان و جنود شیطان هر کدام در یک سو به عیان دیده شدند. حق، بی پرده و صریح، به نبرد باطل آمد که عیان و بی نقاب به کربلا لشکر کشیده بود و مزورانه بر طبل «یا خیل الله اركبی» می کوبید. اگر هم اندک تردیدی در «شناخت» باقی مانده بود، خطبه های امام سجاد علیه السلام و زینب علیها السلام در کوفه و شام، آن را زدود. این از زیبایی های بس قیمتی حادثه خونین عاشورا بود.

### ۳- تبلور فتح ناب

از زیبایی های دیگر عاشورا، مفهوم تازه ای از «پیروزی» است. عده ای به غلط، پیروزی را تنها در «غلبه نظامی» می پندارند و شکست را در مظلومیت و شهادت! عاشورا نشان داد که در اوج مظلومیت هم می توان «فاتح» بود و با کشته شدن هم می توان دفتر و کتاب پیروزی را نگاشت و با خون هم ترسیم «تابلوی ظفر» میسر است. پس فاتح معرکه کربلا امام حسین علیه السلام بود و چه فتح زیبایی!  
وقتی ابراهیم بن طلحه از امام زین العابدین علیه السلام پرسید: «چه کسی غالب شد؟» حضرت فرمود: «آنگاه که وقت نماز فرا می رسد، اذان و اقامه بگو. خواهی فهمید که چه کسی پیروز شد!» **اذا دخل وقت الصلاة فاذن و اقم، تعرف من الغالب** (امالی شیخ طوسی، ص ۶۶)

### ۴- ادامه حرکت در مسیر مشیت خدا

زیباترین جلوه این است که انسان، یک عمل و حادثه را در بستر «مشیة الله» و همسو با «خواست خدا» ببیند. اگر سالار شهیدان و یارانش به خون نشستند و اگر زینب علیها السلام و دودمان مصطفی صلی الله علیه و آله به اسارت رفتند، این در لوح مشیت الهی رقم خورده بود و چه جمالی برتر از اینکه کار گروهی، با جدول مشیت خدا هماهنگ گردد؟!

مگر به امام حسین بن علی علیه السلام از غیب خطاب نیامده بود که خواسته خدا آن است که تو را کشته ببیند: «**ان الله شاء ان یراک قتیلاً؟**» و مگر مشیت خدا آن نبود که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله در راه نجات دین و آزادی انسان، به اسارت بروند: «**ان الله شاء ان یراهن سبایا؟**» پس چه غم از آن شهادت و این اسارت؟

هر دو، هزینه ای بودند که برای بقای دین و افشای طاغوت می بایست پرداخته می شدند. آن هم عاشقانه، صبورانه و قهرمانانه!  
برای زینب علیها السلام بزرگ که پرورده دامان وحی و تربیت شده مکتب مولا علی علیه السلام است، این حرکت در بستر مشیت الهی، اوج ارزش ها و زیبایی ها است. وی مجموعه این برنامه را از آغاز تا انجام، زیبا می بیند. چون تک تک صحنه ها را منطبق با آن «خواست ربوبی» می بیند. آیا با این تحلیل و نگاه، حادثه عاشورا زیبا نیست؟

زینب علیها السلام قهرمان و عارف، اینها را می دانست و از ورای قرون می دید. این بود که در مقابل سخن نیشدار و زخم زبان والی کوفه که با طعنه خطاب به این بانوی اسیر گفت: کار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی؟ فرمود: «**ما رایت الا جمیلا**»؛ جز زیبا چیزی ندیدم!

### ۱-۲ سجده بر تربت امام حسین علیه السلام مساوی با شرک است! (شبهه وهابیت)

#### اول: پاسخ نقضی

جا دارد اشاره کنیم مطابق فتوای بزرگان اهل تسنن سجده بر نجاست هم جائز است. ابویوسف از ابوحنیفه نقل کرد: وجود نجاست در محل سجده از جایز بودن سجده بر آن جلوگیری نمی کند (مختصر اختلاف العلماء ج ۱، ص ۲۶۱ الحصاص سلامه الطحاوی) و یا علا الدین حنفی کاشانی: نجاست اگر کم باشد، در هر جایی از محل نماز گزار باشد، نماز خواندن بر آن جائز است (بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۱ ص ۸۲)

#### دوم: سنت نبوی

- شیعه و سنی نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: پنج چیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران داده نشده است. یکی از آنها این است که زمین برای من محل سجده و پاک کننده قرار داده شد. (صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۲۸ ح ۳۲۸)  
- صحابه نیز بر زمین سجده می کردند. (مسند ابن عباس ج ۱ ص ۱۹۳ ح ۳۰۱)  
- ابن عباس: پیامبر صلی الله علیه و آله بر سنگ سجده می کرد (سنن الدار قطنی ج ۲ ص ۲۸۹ ح ۲۴۰، همچنین ابن حدیث را حاکم در مستدرک و ذهبی در کتاب تلخیص خود صحیح دانسته اند).  
- پیامبر صلی الله علیه و آله نهی می فرمودند از کسانی که بر غیر خاک سجده می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که بر بخشی از عمامه خود سجده می کرد. آن حضرت با دستش اشاره فرمود که عمامه ات را کنار بزن و به پیشانی اش اشاره کردند (سنن البیهقی الکبری ج ۲ ص ۱۰۵ ح ۲۴۹۱).  
- از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: هرگاه خواستید سجده کنید، باید عمامه را از پیشانی تان کنار بزنید (سنن البیهقی الکبری ج ۲ ص ۱۰۵ ح ۲۴۹۲).

#### سوم: دلیل سجده بر تربت سیدالشهداء علیه السلام

شیعه به پیروی از ائمه که عدل قرآن هستند، بر خاک و آنچه از آن می روید، سجده می کنند. هرگز سجده بر تربت واجب نیست؛ بلکه مستحب موکد است.

### ۱۲-۲ چرایی شفا بودن تربت سیدالشهداء علیه السلام بوسیدن و به چشم کشیدن (شبهه وهابیت)

#### اول: پاسخ نقضی

احمد بن حنبل (امام اهل تسنن) می گوید: خارش پوست شدیدی داشتم. قدری از تربت حسین بن علی علیه السلام را بر آن مالیدم و پس از آن که اندکی به خواب فرو رفته و بیدار شدم، دیدم شفا یافته ام و از بیماری اثری نیست. (الامالی ج ۱ ص ۲۱۷)

#### دوم: شواهدی از عمل صحابه (البته مورد نظر شیعه نیست. فقط از باب پاسخ نقضی است)

عایشه می گوید: هرگاه کسی از ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از دردی شکایت می کرد و یا زخم و جراحی بر می داشت، حضرت انگشت سبابه اش را به زمین می مالید. آن را بلند می کرد و می فرمود: بسم الله خاک زمین ما، با آب دهان برخی از ما، به اذن خدا بیماران ما را شفا می دهد (صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۷۲۴ ح ۲۱۹۴).

#### سوم: اثبات قرآنی

**اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْتَفُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ اُنُوْنِي بِاَهْلِكُمْ اُجْمَعِينَ** (یوسف (۱۲) ۹۳)

در داستان نابینا شدن حضرت یعقوب، این پیراهن یوسف علیه السلام است که چشم های او را بینا می کند (البته باذن الله)

**قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ اَثْرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي** (طه (۲۰)، ۹۶)

سامری با خاکی که از مقدم فرستاده الهی گرفته بود، در حالات گوساله تغییر ایجاد می کرد و بنی اسرائیل را فریفت.



چهارم: پاسخ حلی

خداوند شفا را در چیزهایی قرار داده است. از آن جمله:

قرآن شفاست، **وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ** (الإسراء (۱۷) (۸۲)

عسل شفاست، **وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ**

**فَاسْلُكِي سَبِيلَ رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** (النحل

(۸۶(۱۶)